

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تعریف وجود فی نفسِه و فی غیره و بیان فرق آنها

وجود **فی نفسِه** عبارت از همان وجودی است که تحقق خارجی دارد و تحقق او تحقق استقلالی است و می تواند موضوع یا محمول برای قضیه ما واقع بشود چه وجود آن، وجود جوهر باشد یا وجود عرض، در هر دو صورت وجود اینها وجود **فی نفسِه** است در قبال وجود **فی غیره** که عبارت از وجود رابط و وجود نسبت بین قضایا در کان ناقصه و در هلیت مرکبه است و وجود ادات و حروف که وجودشان **فی غیره** است. معنای **فی غیره** بودن این است که صرف نظر از قضیه، اینها وجود خارجی ندارند؛ یعنی اگر ما قضیه ای نداشته باشیم و یک **سِرْتُ مِنَ الْبَصَرَةِ إِلَى الْكَوْفَةِ** نداشته باشیم، این «**مِنْ**» و ابتدائیت آن و یا انتهائیت «**إِلَى**» در اینجا مفهومی ندارد. آنچه که در خارج تحقق پیدا می کند عبارت از **بصره** و آن ضمیر متکلم **سِرْتُ** است که

فاعلِ در سیر است و همین طور ضمیر متکلم **سِرْتُ** و آن مقصد که عبارت از **کوفه** است.

بنابراین شیئی که در خارج تحقق خارجی دارد عبارت از فاعل سیر و بصره است. ابتدائیت چیزی نیست که وجود خارجی و وجودی که **يُشارُ إِلَيْهِ** است [داشته باشد]. به زید اشاره می شود و به بصره هم اشاره می شود ولی به ابتدای بصره به عنوان ابتدائیت اشاره نمی شود. حتی در وجود خارجی هم ابتدائیت پیدا نمی کنید. اگر شما بگویید که بصره در اینجا هست و از این منزل به بعد خروج از بصره تلقی می شود و ابتدائیت سیر در اینجا هست، حتی این معنا هم وجود خارجی ندارد. به خاطر اینکه آنچه که در خارج هست منزل یا حدیقه یا شارع است. اما اینکه در قبال شارع و حدیقه و منزل، شما چیز دیگری را به عنوان ابتدای بصره داشته باشید یک هم چنین چیزی وجود خارجی ندارد. این در عالم اعتبارات و عالم ذهن است؛ یعنی ذهن می آید و غیر از آن منزل که در آخرین نقطه این شهر قرار دارد یک اعتباری را می دهد و ابتدائیت را بر آن منزل اطلاق می کند، نه آن منزلی که در جنب اوست و یا منزل،

کوچه، زقاق و شارعی که در قبل از آن قرار دارد، این کار ذهن است. پس معلوم می‌شود که وجود ادات و وجود **فی غیره** [استقلال ندارد]. این را که خدمتان عرض می‌کنم برای این است که متوجه باشید تا تعریفی را که مرحوم آخوند و آن دفع اشکالی که بر وجود رابط وارد شده و اشکالی که می‌کند تا چه حد برای ما قابل قبول و قابل پذیرش است.

در وجود ادات آنچه که در مقام خارج تحقق دارد عبارت از وجود **فی غیره** است. شکی نیست که یک نسبتی بین زید و بصره محقق است که عبارت از ابتدائیت است. وقتی که زید می‌گوید که **سِرْتُ مِنَ الْبَصْرَةِ إِلَى الْكَوْفَةِ**؛ این سیر من از بصره واقع شد، این خود بصره، شهر بصره و جدران و ابنیه و شوارع بصره در نظر نمی‌آید گرچه در اینجا به عنوان وجود استقلالی مطرح شده اما نظر متکلم در قضیه نظر مرآتی است، نه نظر استقلالی. وقتی که شما به بصره نگاه می‌کنید و می‌گویید که **سِرْتُ مِنَ الْبَصْرَةِ** نظر شما بر بصره استقلالی نیست و به بصره کاری ندارید و ابتدای بصره مورد نظر شماست حالا این بصره از

هرچه می خواهد باشد؛ از مقوا یا از آجر ساخته شده باشد متکلم به آن کاری ندارد یا این بصره دارای هزار تا ابنیه باشد یا دارای صد تا ابنیه باشد به آن کاری ندارد فقط منظور ابتدای سیر است. این ابتدای سیر که از بصره انجام گرفته است آیا در خارج وجودی دارد یا ندارد؟! بصره وجود خارجی دارد، فاعل وجود خارجی دارد، سیر هم وجود خارجی دارد بالأخره سیر عبارت از حرکت در کم است. این حرکت در کم از اعراضی است که بر فاعل و بر جوهر عارض می شود و وجود آن هم عرض است و وجود خارجی دارد اما این **سِرْتُ مِنَ الْبَصَرَةِ**؛ از ابتدای بصره حرکت کردم، این از ابتدا کجاست و این چه وجودی دارد؟ این وجود **فی غیره** هست یعنی قائم به غیر است؛ خودش فی حدّه وجود ندارد یعنی وجودش قائم به بصره است؛ از بصره، که وجودش قائم به بصره و به فاعل سیر است وقتی شما این دو طرف را در کنار هم قرار می دهید امر ثالثی از این دو طرف متولد می شود که اسم آن را ادات و حروف می گذارند.

پس وجود حروف وجود **فی نفسه** نیست بلکه

وجود **فی غیره** است؛ یعنی معنای **فی غیره** این است که اعتبار عقلی است و عقل می‌آید و برای این وجود می‌تراشد و خلق می‌کند و وجودی را که عقل تراشید و خلق کرد وجود خارجی نیست وجودی است که در ذهن تراشیده شده و خلق شده است. وجود زید وجود خارجی است و وجود بصره وجود خارجی است، وجود تراشیده شده نیست اما عقل می‌آید و در عالم اعتبار وجودی را خلق می‌کند که اسم آن را ابتدائیت سیر می‌گذارند. ابتدائیت سیر از بصره، وجود مخلوق نفس و ذهن است و این وجود اعتباری می‌شود. چطور اینکه بارها درباره ریاست و درباره جماعت مثال زدم، در اینجا مقصود از جماعت همین است؛ یک وجودی داریم که عبارت از وجود افراد است، تک تک افرادی که الآن در اینجا نشسته‌اند و دارند به مطالب ما توجه می‌کنند اینجا عبارت از وجود حقیقی و **فی نفسیه** اشخاص خارجی است. یک وجود دیگری به نام جماعت داریم، می‌گوییم که این جماعت اسفار می‌خوانند، این جماعت چیست؟ آیا مقصود از جماعت زید است؟!

خب نه! آن جماعت زید نیست. آیا منظور از جماعت عمرو است؟ منظور این نیست. منظور از این جماعت هیئت اجتماعیة مختلقة [از تک تک افراد است]. از این نظر مختلق می‌گوییم که این هیئت اعتباری است. اختلاق یعنی ابتداء، ابداء، تکوین و تکوّن خارجی، مختلق یعنی این هیئت، هیئت ساختگی است. مختلق یعنی ساخته شد، ساختگی. آن چیزی که هست عبارت از وجود تک تک افراد است.

اما هیئت اجتماعی یک هیئت ساختگی است به‌خاطر اینکه بعضی‌ها می‌آیند و در اینجا جمع می‌شوند و یک اجتماع می‌شوند. اینها پراکنده می‌شوند اجتماعشان از بین می‌رود و حتی اگر پراکنده هم نشوند باز برحسب احتمال می‌گوییم که اگر یکی در این شهر باشد و یکی هم در شهر دیگر باشد و یکی هم در شهر دیگر باشد ولی اینها یک ماده اجتماع دارند مثلاً یک حزبی است که افراد مختلفی دارد؛ چند فرد آن در طهران هستند، چند فرد آن در اصفهان هستند، چند نفر آن در مشهد هستند و چند فرد آن در تبریز هستند، به این می‌گوییم:

اجتماع حزب فلان. درحالی که هنوز اجتماع
نکرده‌اند و افراد در بلاد مختلف متفرق هستند ولی
عقل می‌آید و به لحاظ آن مادهٔ جامعهٔ بین همهٔ اینها
یک عنوانی را بر این افراد بار می‌کند که آن عنوان
حزب است. حزب یعنی گروه. درحالی که با
همدیگر جمع نشده‌اند و چند نفر در تبریز هستند و
چند نفر در مشهد هستند! بین تبریز و مشهد
فرسنگ‌ها فاصله است ولی ما همهٔ اینها را یکی
می‌نامیم و می‌گوییم: حزب. خوشحال هم می‌شویم
و می‌گوییم: حزب ما قوی شده و حزب ما زیاد شده
است. درحالی که افراد هم اگر زیاد شده‌اند در شهرها
پراکنده هستند و در یک جا جمع نشده‌اند.

اینکه ما خوشحال می‌شویم و به این مسئله
ترتیب اثر می‌دهیم و [می‌گوییم که] الحمدلله حزب
ما زیاد شده و داریم بر حزب حریف می‌چربیم و
داریم روی دست چپ می‌زنیم، چپ است و دارد
روی دست راست می‌زند و آن روی دست شمال
می‌زند و آن یکی روی جنوب، تمام این به‌خاطر عالم
اعتبار و عالم تفکر است. در عالم تفکر و تخیل خیال

می‌کند که قوی است یا خیال می‌کند که ضعیف است. نشسته و با خودش فکر می‌کند که حزب ما الآن چهارهزارتا عضو دارد آن یکی نشسته و می‌گوید که ۳۸۰۰ تا دارد و ۲۰۰ تا کمتر داریم! باباجان تو اصلاً از آن چهارهزارتا خبر نداری که اینها کجا هستند و خانه و بلدشان کجاست! ببینید این عالم، عالم اعتبار می‌شود. این حزب فی حدّ نفسه وجود **فی نفسه** ندارد و وجود او **فی غیره** است؛ یعنی وجود او در ضمن افراد خارجی است. به لحاظ اشتراک در عقیده واحد و مسلک واحد [به آن حزب می‌گویند].

این وجود حزب عبارت از یک امری است که ذهن آن را خلق می‌کند و آن را از حیث اجتماع بر افرادی اطلاق می‌کند، نه بر یک فرد واحد؛ می‌گویند که عضوی از حزب است نمی‌گویند که حزب. می‌گویند که فردی است از حزب نه اینکه خودش حزب است یعنی حزب عبارت از این مجموعه است. پس این وجود اعتباری و وجود واقعی می‌شود. آنچه که ما در خارج می‌بینیم عبارت از افراد است که وجودشان وجود **فی نفسه** است. اما

اجتماع؛ می‌گوییم که اجتماع ما در امشب در این مجلس است یا اجتماع ما فردا در فلان جا است.

این اجتماعی که ما الآن به‌عنوان یک کلمه مطرح می‌کنیم و بعد او را مبتدا قرار می‌دهیم و از او خبر می‌دهیم، این اجتماع چه نوع وجودی است که بتوانیم به آن اشاره کنیم؟ چه وجودی است که بتوانیم روی آن انگشت بگذاریم؟ چه وجودی است که بتوانیم آن را ادراک کنیم؟ مایا‌زاء آن چیست؟ می‌گوییم که نه! اجتماع عبارت از یک وجود اعتباری است. ذهن در عالم اعتبار می‌آید و به این اعتبار می‌دهد و بعد هم اعتبار خودش را می‌گیرد اجتماع در امروز و امشب هست بعد آن اجتماع از بین می‌رود اینها دیگر باهم کاری ندارند اینها دیگر باهم قهر می‌کنند و باهم سلام و علیک هم نمی‌کنند! این می‌گوید که تو مرتد شدی و این می‌گوید که تو کافر شدی! وقتی که از هم پراکنده شدند می‌گوییم که دیگر اجتماع وجود ندارد! حالا آن اشخاص سر جایشان هستند و هر کسی هم در منزل خودش و با اهل و عیال خودش الآن در ارتباط است، چه مسئله‌ای

اتفاق افتاد که این اجتماع منتفی شد؟ اعتبار معتبر! تا دیروز معتبر آن افراد را مجتمعاً می‌دید و لو اینکه متفرق و در بلاد [خودشان] بودند، امروز این افراد را متشتت می‌بیند گرچه در یک شهر و در یک منطقه و یا در یک منزل باشند، این اعتبار معتبر می‌شود.

تعریف وجود رابط

حالا این اعتبار، وجود **فی نفسه** دارد؟ وجود خارجی دارد؟ نه! دیگر نمی‌شود این اعتبار وجود خارجی داشته باشد، این را وجود رابط می‌گویند. وجود رابط عبارت از آن وجودی است که وجود او **فی غیره** هست یعنی وجودش در غیر است و خودش وجود استقلالی و خارجی ندارد. درقبال وجود **فی غیره** وجود **فی نفسه** هست. وجود **فی نفسه** یعنی آن وجودی که مستقل است چه جوهر باشد و چه در عرض باشد و چه خارج از جوهر و عرض و خارج از مقولات باشد.

تقسیم وجود فی نفسه به دو قسم

وجود **فی نفسه** به دو قسم تقسیم می‌شود: یکی وجود **فی نفسه لِنَفْسِهِ**؛ مثل وجود باری و یکی وجود **فی نفسه لِغَيْرِهِ**؛ مثل وجود اعراض. وجود **فی نفسه**

لِنَفْسِهِ عبارت از وجود جواهر است منتها وجود فی
 نَفْسِهِ لِغَيْرِهِ، وجود اعراض می شود. خود وجود فی
 نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ هم به دو قسم تقسیم می شود: وجود فی
 نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ بِنَفْسِهِ این وجود باری می شود که
 وجودش بِنَفْسِهِ است و وجود فی نَفْسِهِ لِغَيْرِهِ
 که این وجود جواهر می شود. خب به این جنبه کاری
 نداریم آنچه که در اینجا مورد نظر هست وجود رابط
 و رابطی است.

وجود رابطی عبارت از آن وجود «فی نَفْسِهِ» ای
 که «لِغَيْرِهِ» است یعنی وجود اعراض در هلیات
 مرکبه و یا کَانَ ناقصه که این عرض را شما در این
 قضیه بر یک موضوع حمل می کنید. موضوع،
 خودش و وجودش وجود فی نَفْسِهِ است و شما از
 آن خبر می دهید که زید است و جوهر. قائم وجود
 عرض و وجود فی نَفْسِهِ لِغَيْرِهِ است چون قیام بدون
 زید قابل تصور نیست. درعین حال که زید قائم است
 و قیامی وجود دارد، درعین حال این قیام برای زید
 است و ما قیام تنها که نداریم! قیام برای زید است.
 در عین اینکه بیاض است این بیاض متعلق به فرش

است. در عین اینکه خضرویتی وجود دارد این خضرویت مربوط به اوراق اشجار است. این وجود عرض وجود **فی نفسه** است خب ما داریم می بینیم! این قرمز است خب داریم می بینیم دیگر و این سیاه و این سبز را هم مشاهده می کنیم! این قرمزی و سیاهی و سبزی قائم **بِنفسه** نیستند بلکه قائم **بِغیره** هستند، وجود **فی نفسه** و استقلالی دارند شما این مطلب را مشاهده می کنید درقبال وجود جوهر و موضوعش، مستقلاً ملاحظه می کنید. موضوع این است و عارض بر این بیاض است.

تفاوت وجود رابط و وجود رابطی

پس بین این دو مسئله؛ بین وجود رابط و بین وجود رابطی تفاوت است. در وجود رابطی وجود خارجی ملاحظه است منتها وجود خارجی ای که قائم به غیر است در وجود رابط اصلاً وجودی در خارج نیست، وجودی که برای ادوات و برای رابط است عبارت از وجود **فی غیره** است یعنی وجودش در ضمن غیر است؛ وقتی که غیر وجود پیدا کرد این هم وجود پیدا می کند وقتی که غیر وجود پیدا کرد این هم می تواند بگوید که من هستم. اگر **سِرْتُ** و **بصره**

نبود این نمی‌توانست بگوید که من هستم، چون **بصره** هست و چون **سِرْتُ** هست او می‌تواند بگوید که من هستم. اگر **بصره** بود ولی **سِرْتُ** نبود باز او نبود. اگر **سِرْتُ** بود ولی **بصره** نبود باز او نبود. منظور از «**بصره** نبود» یعنی او و هرچه جای او بنشیند؛ یعنی طرف اضافه نداشت. باز او نبود. پس این وجودش را از دو طرف اخذ کرده است؛ یکی از **بصره** و یکی هم از **سِرْتُ**. اضافه بین **سِرْتُ** و **بصره** است که این وجود را به وجود می‌آورد. یکی از اقسام وجود رابط عبارت از آن نسبت بین موضوع و محمول در هلیات مرکبه یا کان ناقصه است. **هل کان زید قائماً؟ کان زید قائماً** یادمان رفت! پیر شدیم آقا! **کان** و **إنَّ** نصب می‌دهد یک وقت شعرهایش را می‌خواندیم:

إِنَّ وَاَنَّ، كَانَنَّ، لَيْتَنَّ، لَكَنَّ، لَعَلَّ *** ناصب اسم‌اند است و رافع در خبر زِدْ ما و لا^۱

بله، این کان الآن در اینجا موجب ربط بین این نسبت است؛ بین زید و بین قائماً آن ربط را این کان برقرار می‌کند. **هل زید قائمٌ أو لا؟ هل** می‌آید و بین

۱. جامع المقدمات، ج ۱، ص ۲۹۸.

زید و قائم ارتباط برقرار می‌کند؛ یعنی می‌آید و می‌گوید که بین قائم و زید ارتباط است ما داریم از این ارتباط استفهام می‌کنیم.

تلمیذ: پس **هل** ایجاد نمی‌کند؟

استاد: نه، آن که خود قضیه دارد منتها اینکه می‌گویند: هلیت مرکبه، اشاره به قضایای مرکبه است نه قضایای بسیطه مثل **زید موجود**، در آنجا این بحث‌ها نیست بلکه در قضایای مرکبه است. اینکه می‌گوییم: **زید قائم**، یک زیدی داریم یک قائم داریم و یک زید قائم است، این ارتباط و این تحقق این وجود و اینکه قیام برای زید است، این در اینجا این وجود، وجود رابط است.

در اینجا من به عنوان جمله معترضه این قضیه را بگویم که ارتباطی با بحث ندارد گرچه خیلی مهم است، در عبارات عرفانی بسیاری از اهل ذوق که به نظر می‌رسد جنبه شهود برای آنها هنوز تمام نیست صور عالم امکان را در ارتباط با حقیقت وجود، وجود رابط می‌دانند نه وجود رابطی؛ یعنی معتقد هستند به اینکه نظام عالمی فی حدّ نفسه به واسطه اضافه اشراقیه فقط یک نمودی است که آن حقیقت

شیء مربوط به اصل الوجود است و ما ﴿كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمُّ أَنَّ مَاءً﴾؛^۱ در عالم تخیل گمان می‌کنیم که ظهوری وجود دارد! در واقع یک شیء در عالم هستی بیشتر نیست و آن ذات حضرت احدیت است و بقیه همه نمود هستند، نه بود. وقتی که بود نباشد و وجود، وجود استقلالی نباشد طبعاً وجود رابطی هم نخواهد بود؛ یعنی وجود محمولی در اینجا نخواهد بود پس یک وجود رابط در اینجا هست یعنی فقط اینها نسبی هستند.

این بسیار بحث دقیقی است و مرحوم حاجی هم آن بحث را را در منظومه نقل کرده‌اند که بعد بسیاری [از افراد] از جمله بعضی از محشین و مقربین منظومه هم این مطلب را رد کردند که البته در آنجا ما فساد این را هم مطرح کردیم و به حسب ظاهر مسئله غریبی می‌نماید چون این ظهورات اشیاء گرچه منتسب به او هستند اما فی الواقع اینها وجود فی نفسه دارند یعنی بالأخره قابل اشاره هستند ما به

^۱ . سوره نور (۲۴) آیه ۳۹. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۸:

«... اعمالشان همچون آب‌نما و سرابی می‌باشد که در زمین همواری قرار دارد، به‌طوری‌که شخص تشنه‌کام آن را آب گمان می‌نماید.»

اینها اشاره می‌کنیم و از اینجا است که آمده‌اند و این نظریه را رد کردند و گفتند: وجود رابط را نمی‌توانیم بر حقایق عالم هستی اطلاق کنیم اینها حتی به صورت عوارض عارض بر ماهیت هم که باشند وجود عرض یک وجود محمولی است نه اینکه وجود، وجود رابط است وجود رابط صرفاً به اعتبار معتبر است که بقاء و فناء پیدا می‌کند در حالی که اینها بقاء و فناء ندارند و خودشان استقلال در ظهور دارند گرچه اینها متدلی به آن وجود می‌باشند بالأخره وجود خارجی دارند. خب این یک مسئله [بود].

حقیقت عالم هستی عبارت از وجود فی نفسه لِنَفْسِهِ

جوابی که باید نسبت به این مسئله داد این است که این گونه افراد از این نکته غافل هستند که منظور اینها که می‌گویند: اینها وجود رابط هستند یعنی اینها صرف نسب هستند و اضافات هستند. در باب اعتبارات بالأخره آن شخصی که این حرف را می‌زند می‌داند که این شیرین است و آن ترش است! بین شیرینی و ترشی فرق می‌گذارد! دیوانه که نیست به جای شیرینی ترشی بخورد! می‌فهمد! ولی صحبت او این است که می‌گوید: برگشت این اصل

و حقیقت وجود، به وجود متشخص واحد است! آنچه را که ما به صورت استقلال می بینیم و ادراک می کنیم مستقل است و دو تا می بینیم و سه تا و چهار تا و پنج تا مشاهده می کنیم، همه اینها را ما می بینیم؛ ما اینها را چند چیز می بینیم اما در واقع حقیقت همه اینها یک حقیقت واحد است یا به عبارتی یک ماده واحد است - ماده خب غلط است و لکن ما از باب تقریب مثال می گوئیم - یک حقیقت واحد است که ظهور پیدا کرده است.

پس هم ظهور از اوست هم باطن از اوست و هم ماده از اوست و هم صورت از اوست. نه اینکه صورتی است که جدا آمده که عارض بر ماده شود و شما به صورت، وجود رابطی بگوئید و به آن اصل ماده، وجود **فی نفسه** و وجود **بغیره** بگوئید. اگرچه همه اینها وجود **لِنفسه** در اینجا دارند. چه به وجود حقیقتش بگوئید: وجود **لِنفسه** به آن هم بگوئید: وجود **فی نفسه** و **لغیره**، نه! اینها این را می خواهند بگویند که حقیقت عالم هستی عبارت از وجود **فی نفسه** **لِنفسه** **بِنفسه** است. این حقیقت عالم هستی

است!

این مطلب خیلی سخت می آید اما این وجود فی
نفسه **لِنَفْسِهِ** **بِنَفْسِهِ** ظهور دارد وقتی که ظهور پیدا کرد
ما در اینجا انتزاع وجود فی **نفسه** **لِنَفْسِهِ** می کنیم، ما
انتزاع وجود فی **نفسه** **لِغَيْرِهِ** می کنیم که وجود
اعراض باشد. وجود فی **نفسه** **لِنَفْسِهِ** را ما از این
درمی آوریم که وجود جوهر است. وجود فی **نفسه**
لِغَيْرِهِ را ما از این درمی آوریم که وجود عرض است.
عرض را که وجود فی **نفسه** و **لِغَيْرِهِ** است را بر
وجود فی **نفسه** و **لِنَفْسِهِ** عارض می کنیم. درحالی که
وجود فی **نفسه** **لِنَفْسِهِ** و وجود فی **نفسه** و **لِغَيْرِهِ** تمام
اینها مندرک در وجود فی **نفسه** **لِنَفْسِهِ** **بِنَفْسِهِ** هستند
وقتی که مندرک شدند این صور وجود رابط می شوند
و صرف نسب و صرف اضافات است، این را اضافه
اشراقیه می گویند.

پس منظور از وجود رابطی که این اهل ذوق - به
عبارت مرحوم حاجی که در آنجا نسبت به اینها این
کلام را می آورد - می گویند و من دیدم مقررین و
مدرسین منظومه در تقریرات خودشان بر این مسئله
اعتراض کردند، مطلب اینها صحیح است و قابل

اشکال نیست. این وجود وجود رابط است؛ یعنی وجود رابط به وجودی می‌گویند که این وجود **فی غیره** باشد نه اینکه وجود **فی نفسیه** باشد.

اشکالی که در این مسئله وارد می‌شود این است که ایراد شده است که مرحوم آخوند می‌خواهد از این اشکال پاسخ بدهد، می‌گوید که شما در قضیه **زید قائم** می‌گویید که **زید** یک وجود **فی نفسیه** دارد **قائم** هم یک وجود **فی نفسیه** دارد آیا نسبت بین قائم و زید هست یا نیست؟! خب می‌گوییم که هست! اگر نبود که نمی‌گفتیم: **زید قائم** می‌گفتیم که **زید** **لیس بقائم**. پس نسبت بین زید و قائم هست، حالا این «هست»، چیست؟ **زید**، خب هست! بفرما! این هیکل اوست که ۱۸۰ کیلو هم وزن اوست. قائم هم داریم می‌بینیم خب ایستاده است!

یکی از همین افغانی‌ها بود یک وقتی ما لمعه می‌خواندیم ایشان در معنای آیه ﴿وَقِفُّهُمْ ۖ إِنَّهُمْ مَّسَّ ۖ ۚ وَلُونٌ﴾^۱ می‌گفت: اینها را ایستاده کنید باید

۱. سوره صافات (۳۷) آیه ۲۴. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۶:

«ایشان را در موقف قیامت نگه دارید که باید مؤاخذه و مورد سؤال واقع شوند.»

از آنها سؤال شود! البته خودش اول آن یک «اوهوی»
هم اضافه می‌کرد و می‌گفت که این جزء معناست!!
اوهوی ایستاده کنید!!

حالا این هم ایستاده کرده یعنی قیافه‌ای دارد و این
وجودش وجود زید است. خب این وجود، وجود
فی نفسیه و لِنفسه است، قیام این بزرگوار در اینجا
هم وجود **فی نفسیه و لِغیره** می‌شود این عرضی
است که بر او عارض شده است. حالا ما می‌گوییم
که زید قائم است، [اما] اینکه می‌گوییم که زید قائم،
[در اینجا] متکلم منتظر بقیه و تتمیم عبارت است.
[بله] یک وقتی به عربی می‌گوییم که **زید قائم**^{۲۸} خب
آن یک جمله عربی است اما فارسی اگر بگوییم: زید
قائم هست، این «هست» که برای **زید قائم**^{۲۸} می‌آوریم
این «هست» در عالم وجود چه محلی از اعراب
دارد؟ زید که خب وجود **فی نفسیه و لِنفسه** است،
قائم هم وجود **فی نفسیه** است، این «هست» در اینجا
چیست؟

اینجاست که محلّ اشکال است! گفتند: شما که
می‌گویید: این هست وجود دارد، لازمه این وجود
داشتن این است که این وجود، وجود خارجی داشته

باشد درحالی که ما زید داریم و داریم می بینیم، قائم هم داریم و داریم می بینیم پس این «هست» در کجای مسئله هست؟ پس اینکه می گوید: «هست» لازمه اش عبارت از یک وجود و یک مابایزاء است. در وجود رابط یک مابایزای خارجی باید داشته باشد درحالی که شما وجود رابط را **فی غیره** می دانید، نه وجود **فی نفسیه**. اینکه می گوید: هست، آیا در اینجا حکم به ثبوت می کنید یا حکم به عدم؟ قطعاً حکم به ثبوت می کنید! حکم به ثبوت هم باید در خارج یک چیزی داشته باشد. از آن طرف ما می دانیم که این «هست» یک نسبت است نه اینکه ذات و عرض است و نسبت باید بین طرفین باشد.

پس این هستی که الآن در اینجا هست و حکم به وجود این هست کردید، خود آن هست یک نسبتی بین طرفین است. نقل کلام می کنیم در آن نسبتی که در اینجا ما حکم به حقیقت او کردیم. چون بحث این است که آن هستی که در اینجا بین **زید**^{۲۹} و **قائم**^{۲۸} هست، یک امر خارجی که قابل اشاره شود نیست و آنچه که قابل اشاره است زید است، آنچه که قابل

اشاره است اعراض است؛ عرضی که عارض بر زید شد. درعین حال هستی هم در اینجا داریم و این احساس را می‌کنیم. این قیام حمل بر زید شد؛ یعنی امری در خارج انجام گرفته است. خب چرا به جای اینکه بگوییم: هست، نمی‌گوییم که زید قائم نیست؟! پس یعنی یک امری در خارج انجام گرفت و آن امری که در خارج انجام گرفت و موجب شد شما قیام را بر زید حمل کنید، آن معنای وجود رابط است. یعنی یک نسبتی که آن نسبت تحقق دارد، حالا از یک طرف اشکال این نسبت باید تحقق داشته باشد، از آن طرف می‌بینیم که وجود اینها وجود رابط است و تحقق **فی نفسیه** ندارد و تحققش باید در ضمن زید و قائم باشد؛ نصف آن در زید هست و نصف آن هم در قائم هست، می‌گوییم: **زید قائم**. پس این هست متولد از دو چیز است درحالی که شما وجود را بر این اطلاق می‌کنید و در این تسلسل پیش می‌آید.

جوابی که مرحوم آخوند می‌خواهند بدهند که روی این جواب باید بیشتر فکر کرد این است که ایشان می‌فرمایند که اطلاق وجود بر وجود رابط مثل

اطلاق وجود بر وجود **فی نفسہ** و وجود رابطی نیست بلکه از باب اشتراک لفظی است؛ یعنی مفهوم وجود در اینجا بر این نسبت حمل می‌شود، نه حقیقت وجود خارجی! حقیقت وجود خارجی همان زید است و همان قیام. زید عبارت از وجود جوهر و موضوع است و قیام عبارت از وجود رابطی و عرض و محمول است. این حقیقت زید و حقیقت قیام عبارت از مصادیق خارجی وجود است. اما اینکه ما در اینجا می‌گوییم: **زید قائم** و به این نسبت حکم به وجود می‌کنیم، این از باب اشتراک لفظی است؛ یعنی ما فقط مفهوم وجود را در اینجا حمل می‌کنیم و خود حقیقت وجود در اینجا نمی‌آید.

این ابتدای این مسئله است و اینکه من اول این را مطرح کردم به جهت این است که خب رفقا نسبت به این قضیه بروند و آن مقداری که مربوط چیز است مطالعه کنند و به این مسئله هم فکر کنند تا اینکه ما به کلام مرحوم آخوند پردازیم که کلام ایشان به چه نحوی باید توجیه شود. مسئله یک‌قدری مشکل است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد